

# شرق در ادبیات قرون هجدهم و نوزدهم فرانسه

(۱۰)

## شرق و زمان

بیر مارتینو

این سخن که رشته‌های پیوند میان تأثر و رمان بسیار است، البته سخنی تازه و نو نیست، اما چون بیان کننده حقیقتی است، حق همین است که باز گفته شود. حد فاصلی که میان این دو نوع ادب قایل می‌شوند نامشخص است، زیرا در واقع مردم انتظار دارند که از هر دو یک نوع تأثیر و یادست کم تأثراتی همانند حاصل کنند. بدین معنی که از هر دو می‌خواهند اشکال و صوری بیافرینند که آن صور بتوانند نقش زندگی واقعی و یا آرمانی، و بهر حال سرشار از شعر و پویایی را در ذهن و قوه مخیله برانگیخته‌شان رقم زنند. بنابراین باید انتظار داشت عواملی که بر تأثر اثر می‌نهند، در رمان نیز مشهود افتند و اگر کم‌دی شرقی با ظهور هزار و یک شب تازه و نو شد و تجدید مطلع کرد، طبیعی بود که مطالعه قصه‌های شرقی موجب دگرگونی تام و تمام رمان اجنبی و غریب‌وار نیز بشود. حقیقت اینست که چنین امری به وقوع پیوست و حتی اثرات و نتایج بیشتر و دور و درازتری داشت. نخست بدین علت که این تأثیر مستقیم و بی‌واسطه بود. علت مهم‌تر اینکه این تأثیر در محیطی به راستی تازه و بکر صورت گرفت. از یاد نباید برد که تصویر شرق تا نخستین سال‌های قرن هجدهم در رمان نقش نبسته بود، بنابراین آنچه در قلمرو رمان پیش آمد نه پیشرفت که کشف شرق بود.

محققان شرق‌شناس، مترجمان (Les Jeunes de langues)، منشیان مترجم شاه، از دیرباز با پژوهش‌های عالمانه و دراز نفس خود زمینه را برای تحقق این کشف و تجلی هموار ساخته بودند و این لحظه تجلی چنان به موقع فرا رسید که گویی بی‌مقدمه و برفور صورت گرفت و در واقع زود نیز به سر آمد. از سال ۱۷۰۵ تا ۱۷۱۰ نسخه خطی کتابخانه سلطنتی به شتاب ترجمه شد و ناگهان قصه‌هایی که از دیرباز در آنها پنهان و محبوس مانده بود، در سراسر فرانسه انتشار یافت. گالان این نهضت را آغاز کرد و انتشار هزار و یک شب در سال ۱۷۰۴ با چاپ مجلد کوچکی که حاوی ترجمه ۳۰ شب از قصه‌های هزار و یک شب بود، آغاز شد. گالان بقیه هزار و یک شب را نیز ترجمه کرد و به چاپ رسانید. هنگامی که چاپ و نشر هزار و یک شب ترجمه گالان به پایان می‌رسید، پتی‌دولاکروا مجموعه دیگری از داستانهای شرقی بانام P'Histoire de la Sultane de Perse et des Vizirs را ترجمه کرد و نشر داد (پاریس، ۱۷۰۷)، و آن

داستان شاهزاده ایست که به ناحق محکوم به مرگ شده است و چهل روز تمام میان مرگ و زندگی دست و پا می زند، یعنی گاه وزیران با نقل قصه و حدیثی او را از مرگ می رهاوند و گاه سلطانه با گفتن حکایتی او را تالیه پرتگاه مرگ می برد، و سلطان در این میان نمی داند چه تصمیم بگیرد. پتی دولاکروا پس از ترجمه و نشر این داستان به ترجمه دیگر دستنویس های کتابخانه سلطنتی پرداخت و به همکار خویش لوساژ Le Sage مسوده های جدیدی داد تا به انشایی سلیس تحریر برسان کند و این همان ترجمه هزارویک روز است که در پاریس از سال ۱۷۱۰ به بعد انتشار یافت.

طی ده سال، این قصه ها مردم را سرگرم و به خود مشغول کردند و آنان به برکت تلاش و کوشش گالان و پتی دولاکروا در دنیایی مملو از آفریدگان خیال داستان نویسان شرقی زیستند (البته در قرون وسطی داستان هفت حکیم Le Roman des sept Sages که به مانند هزار و یک شب مجموعه ای از قصه های شرقی است و متن آن در قرون ۱۲ و ۱۳ تحریر شده، شناخته بوده است) و وقتی ترجمه ها به پایان رسید، مردم خواستار ادامه یافتن قصه ها: هزار و دومین و هزار و سومین شب و تقلید کردن از آنها شدند.

علت این شیفتگی و شیدایی چیست؟

به گفته یک تن از نویسندگان آن عصر قصه های کوچک فرانسوی معمولاً دارای انگیزه و طرح و موضوعی است که از روی نظم و قاعده گسترش می یابند، اما چون به خواندندان عادت کرده ایم، به آسانی می توانیم نتیجه را به حدس دریا بیایم و از پیش بدانیم؛ حال آنکه موضوع غالب قصه های شرقی گرچه یکی است و همانند است، لکن اثرش با ملاحظه اینکه کوچک ترین حوادث موجود بزرگترین دگرگونی ها می شود، شگفت انگیزی است. همه جذبه قصه های شرقی از همین خصیصه ناشی است.<sup>۱</sup>

در واقع علت اساسی لطف و کشش این قصه ها تازگی و بدیع بودن آنها بود. داستان هایی که پیش از پیدایش قصه های شرقی نوشته و چاپ می شد، آنقدر یکنواخت و همانند بود که خستگی و ملال می آورد. مردم هرگز چنین قصه هایی نخوانده و چنین نام هایی (نام آدم های هزار و یک شب و جز آن) نشنیده بودند و از نیرو طبیعه به آنها دل بستند. از این گذشته مایه داستان کشدار و پایان ناپذیر بود و حوادث قصه چنان به هم می پیچید و درمی پیوست و حس کنجکاو می خواننده را همچنان زنده نگه می داشت که وی هرگز نمی توانست بداند قصه در شرف پایان یافتن است یا هنوز در همان مراحل مقدماتی است. خیال بافی قصه پرداز در کتب حکایات شرقی آنقدر پرمایه و سرشار بود که هرگز امید خواننده به یأس بدل نمی شد: همیشه چیز تازه ای در قصه بود و این تازگی به اشکال و صور مختلف جلوه گر می شد. در واقع زیر ظاهر یکنواخت قصه ها، تنوع شگفت انگیزی موج می زد و خواننده می توانست مضحک ترین حکایات و واقعی ترین جزئیات را در خلال لطیف ترین قصه های عشقی و یا ماجراهای تراژیک که با قصه هایی سحر آمیز آغاز می شد و پایان می گرفت، بخواند.

علت دیگر جذبه و کشش قصه های شرقی، خصیصه و هم انگیز و جادویی حکایات بود (داستان نویسان فرانسه مدتها بود که بهره برداری از این عنصر را فراموش کرده بودند). آدمی در هزار و یک شب گوئی فارغ از قوانین طبیعی است و قهرمانان شرقی همه ابر مردند. کسانی که از تخیلی سرشار بهره نبرده اند و مردمی که اهل عمل اند اینگونه مناظر و دیدهارا دوست دارند، چون به برکت آن از زندگانی معمول روزمره رها می شوند و نیاز آرمان جویی خویش را که تقریباً همیشه اظهار نشده و مکتوم است بر می آورند و کامیاب می سازند و به خیال بافی در عالم مثال دل خوش می کنند.

و البته برای آنکه توفیق قصه های شرقی کامل و تمام باشد، بهتر آن بود که همه آنها مالا مال از شور عشق باشد، اما نه عشق منطقی و استدلالی خرد پسند و هزار رنگ و موج دار

1 - Dédicace du Tome I des Contes Orientaux, Paris, 1743.

قهرمانان تراژدی، بلکه عشقی سوزناک و آتشین و عطر آگین که غالباً خونریز و همیشه عبرت آمیز است. قصه‌های ترکی و ایرانی به‌تصوری که از دیرباز درباره‌ی شرق می‌رفت، پایه و ماه‌های استوار و پربار دارند. مردان و زنان در این داستان‌های عشقی به‌داشتن کردار آزرگین اروپایی‌مآب اعتنایی نداشتند و شرم نمی‌شناختند، زنان زمام اختیار خویش را به‌دست امیال خود می‌سپردند و به‌دلخواه رفتار و عمل می‌کردند و در حرماً به‌روی عشاق شکر و مرموز می‌گشودند و بامیه‌مانان جوان و پنهانی خویش برخوان بزم می‌نشستند و می‌خوردند و می‌آشامیدند و کام دل می‌راندند. تخیل مردمان قرن هجدهم که از آغاز پیرامون هرزگی و عیاشی دور می‌زد، این قصه‌ها منظره‌ی از حرم‌سراها، کنیزان و غلامان، خواجه‌ها یافت و هرگز از آن خسته و ملول نشد.

حسن اقبال ازین قصه‌ها به‌اندازه‌ای بود که از قرن هجدهم قصه‌های شرقی و خاصه هزار و یک‌شب، جزء آنچه به‌درستی «ادبیات جهانی» نام گرفته است، درآمد. این قصه‌ها را بارها چاپ کردند، در مجموعه معروف به «جنگ قصه‌ها» (Collection de Contes) گنج‌نیدند، به‌صورت نتاثر نمایش دادند، حکایات قدیمی‌را به‌شکل و شمایل آنها آراستند تا جذب تازمائی بیابند؛ همچنین این قصه‌های شرقی در محاورات عمومی زبانزد خاص و عام شدند و در افواه افتادند و به‌عنوان مصطلحات زبان، شهرت و رواج یافتند؛ مثلاً ولتر در نامه‌ای به‌تاریخ ۱۹ نوامبر ۱۷۷۳ به‌دالامبر می‌نویسد: «گمان نمی‌کنید که سرگرم خواندن هزار و یک‌شب هستید وقتی که می‌بینید...»، و به فرجام چنان‌که کتاب زیر سری شدند که گاه مطالعه آنها تنها غذای معنوی‌ای بود که به‌بیماری می‌بایست داد.

راست است که توفیق هزار و یک‌شب نه‌تنها مرهون ویژگی خود کتاب است، بلکه کتبی که به‌تقلید از آن فراهم آمد و نیز دنباله‌هایی که برای آن ساختند و پرداختند، همچنین ضامن و نگاهدار این حسن شهرت و توفیق بوده‌اند. در واقع بی‌درنگ پس از انتشار هزار و یک‌شب، رشته‌ای از قصه‌های سحرآمیز و شگفت‌انگیز بسان قصه‌های شهرزاد قصه‌گو پرداخته شد و بسیاری مجلدات کوچک با‌عناوین قصه‌های تاتاری، هندی و چینی به‌بازار آمد که به‌ادعای نویسندگانشان از عربی یا فارسی به‌فرانسسه ترجمه شده بودند. این قصه‌ها به‌مدت بیست‌سال تمام در حکم دنباله‌ی تمامی ناپذیر ترجمه‌های گالان و پتی دولاکروا بوده‌اند و چون داستانهای هزار و یک‌شب کش‌دار و تودرتوست، مضامین و موضوع‌های اصلی این مؤلفات تقلیدی نیز، در واقع بهانه و دست‌آویزی برای ساختن و به‌هم‌باختن قصه‌هایی پایان‌ناپذیر و به‌هم‌پیوسته است، و چنین می‌نماید که منبع بسیاری از آنها داستانهای واقعاً شرقی باشد. اما غالب نویسندگان فقط از تخیل خود یاری می‌گرفتند و چنان با‌هشیاری و تدبیر آنها برمی‌انگیختند که زادگان طبعشان به‌فرجام مشابهت‌هایی باخیال‌پردازی شگرف آسیایی می‌یافت. Gueulette که به‌هیچ‌وجه عرب‌شناس نبود، در ساختن و پرداختن این قبیل قصه‌های شرقی دروغین تخصصی پیدا کرد و با مهارت و سرعت همه‌گونه‌قصه‌ی شرقی: تاتاری، چینی و مغولی می‌نوشت. اما چون همیشه نمی‌توانست مایه داستانها را خود بیافریند، آنها از هر جا که می‌دانست و می‌توانست فراهم می‌آورد: از Bibliothèque Orientale اثر d'Herbelot و یا از مجموعه Lettres Edifiantes و وقتی این منابع اصلی دیگر به‌کار نیامد و یادراختیار نبود، قصه‌های قدیمی ایتالیایی یا فرانسوی را چنانکه خود اعتراف می‌کند «به‌شیوه تاتاری آراست».

حتی در آن روزگار نوعی قصه باب و یا دوباره رایج شد که مستقیماً از هزار و یک‌شب تقلید نشده بود و آن قصه‌های پریان بود که در قرون وسطی محبوب بودند و با قصه‌های شرقی خویشاوندی و پیوندی واقعی داشتند. این قصه‌ها در این دوران حیاتی دوباره یافتند و طبیعتاً بسیاری از آنها با ظاهری کم‌وبیش آسیایی نمودار شدند. البته مطالعه آنها امروزه سخت‌لال‌انگیز و کسالت‌آور است، چون یکنواختی بسیار موضوع‌ها به‌رغم تنوع ظاهرشان، خواننده‌را دل‌زده و بیزار می‌کند. از همین‌رو در قرن هجدهم مردم صاحب ذوق از این‌گونه قصه‌ها خسته و ملول

شدند و قصه‌های شرقی پس از آنکه به مدت ربع قرن مورد اقبال شگرف عامه بودند، رونق و گرمی بازار خود را اندکی ازدست دادند. اما این عکس‌العمل موجب نابودی و فراموشی قصه‌های شرقی نشد، بلکه چنانکه خواهیم دید، رمان غریب اجنبی‌نما را در راه و مسیری دیگر که نزدیک به خط پیشین بود، انداخت و بنابراین در بقیه قرن نویسندگان و خوانندگان قصه‌های پریان و حکایات شرقی، کم نشدند بلکه ترجمه دستنویس‌های شرقی همچنان ادامه یافت، که به عنوان مثال از چند نمونه زیر نام می‌بریم:

De Sauvigny, Contes orientaux tirés des manuscrits de la Bibliothèque du roi, 1743.  
Apologues orientaux, 1764.

Inatula de Delhi, contes persans, 1769.

Saint - Lambert, Fables orientaux, 1772.

Cardonne, contes et Fables indiennes, 1778.

Cardonne, Nouveaux contes orientaux, 1780.

ولتر، دیدرو و لا آپ (La Harpe) نیز برای تفریح خاطر چنین قصه‌هایی پرداختند:

**Voltaire:** Le crocheteur borgne, 1746.

Le Taureau blanc, 1764.

Azolan ou le Bénéficiaire.

**Diderot:** L'oiseau blanc, conte bleu, écrit vers 1748, publié en 1798.

**La Harpe:** Tangu et Féline, poème en quatre chants, 1780 (inspiré des aventures d'Abdalla fils d'Hanif, 1713).

و دیگر داستان عبدالله نوشته Abbé Bignon رئیس کتابخانه سلطنتی، خاورشناس و دوست گالان است.

در حدود سال ۱۷۸۰ چندین جنگ قصه که هر یک شامل مجلدات متعدد بود

(Le Cabinet des Fées, 1785; Bibliothèque Choisie de Contes nouveaux, 1786)

انتشار یافت و درست در همین زمان Gazotte ترجمه نخستین قصه‌های شرقی را که به یاری کشیش Don Chavirs از طریقت Saint-Benoît به اصل عربی آنها در مجموعه‌های واقعی قصص و حکایات عربی دست یافته بود، منتشر ساخت. باز در همین اوان اثر Vathek اثر Beckford نخستین بار به زبان فرانسه به چاپ رسید (۱۷۸۷).

دنباله هزار و یک شب در ادبیات فرانسه تا قرن نوزدهم کشیده شد و چنین می‌نماید که امروزه نیز هنوز رونق و بازاری گرم دارد.

معهذا در حدود سال ۱۷۳۰ کوششی برای درهم شکستن این نهضت شرق‌گرایی از راه دست‌انداختن آن انجام گرفت، اما تنها توفیقی که به دست آمد این بود که نهضت از مسیر اصلی خود اندکی دور افتاد و نوع جدیدی از رمان به وجود آمد که طرفه و سخت متأثر از خصوصیات قرن هجدهم بود.

هامیلتون (Hamilton) که قصدش بی‌اعتبار کردن و از رونق انداختن انبوه درهم و توده

به هم ریخته قصه‌های هزار و یک شب بود، قصه‌های Fleur d'Epine, le Béliet Zéneyde,

les Quatre Facardins را به سبک شرقی نوشت، اما در قصه اخیر ناتمام ماند. سه قصه اول هر کدام

جداگانه به سال ۱۷۳۰، دو سال پس از مرگ نویسنده انتشار یافت و چهارمین قصه در سال ۱۷۴۳

جزء Les Oeuvres diverses مؤلف به چاپ رسید، و هر چهار قصه یکجا در سال ۱۷۴۹ چاپ شد

و از آن پس بارها به چاپ رسید.

هامیلتون می‌پنداشت که می‌تواند از راه تقلید هزل‌آمیز هزار و یک شب وقصه‌های شرقی و تبدیل آنها به اثری مضحک، به مقصود خویش نایل آید. وی در واقع می‌خواست به دوستان مرد و خاصه به دوستان مؤنث خود ثابت کند که به هم یافتن قصه‌ای شگفت‌انگیز و بی‌سروسامان کاری آسان است. در قصه‌های *Le Bélier* و *Les Quatre Facardins* انبوهی از حوادث و رویدادهای باورنکردنی که بی‌هیچ منطق و حسابی دنبال هم ردیف شده‌اند، آورده است. نخست از وقوع وقایعی عظیم و شکوهمند یاد می‌کند، سپس به ذکر وقایعی خرد و کوچک که از غایت خردی مسخره به نظر می‌رسند می‌پردازد، و بی‌نظمی قصه‌های شرقی را تا حد پریشانی و آشفتگی، بزرگ و برجسته جلوه می‌دهد و یابوالهوسانه و دل‌بخواه رشته داستان را پی‌درپی می‌گسند تا آنجا که سررشته از دست می‌رود. اما تقلید مسخره‌آمیز هامیلتون نیشدار و گزنده نیست، بلکه بیشتر انتقاد خرد و گری مؤکدی از جنبه وهم‌انگیز و بی‌نظمی هزار و یک شب است. قصه‌های هامیلتون حتماً باید نه به عنوان هجو و مسخریه قصه‌های هزار و یک شب، بلکه چون قصه‌های واقعی پریان مورد پسند بسیار کسان افتاده باشد. وانگهی در غالب موارد غرض اصلی هامیلتون نقض می‌شود و نویسنده آشکارا برخلاف قصدی که در آغاز داشت، خود با خیالی‌های خویشتن سرگرم می‌شود و حتی به تمام و کمال تحت تأثیر جادو و افسونی قرار می‌گیرد که نیت باطل کردن و شکستش را داشت. قصه *Fleur d'Epine* به تمام معنی قصه‌ای از قماش هزار و یک شب است و چه عجیب است این نوع خرد و گری و انتقاد که منتقد چیزی را که قصد ریشخند کردنش را دارد به صورتی دوست داشتنی بنمایاند! برعکس ادگار آلن پو در هزار و دومین شب (*Derniers Contes, Paris, 1906*) نقل می‌کند که شهریار شهرزاد را خفه کرد تا بتواند آسوده بخوابد!

نویسندگان دیگر حملات هامیلتون را تکرار کردند، خاصه *Crébillon* پسر. اما او مبتکرتر از دیگران بود. کریبون با استفاده از خصوصیات مختلف قصه‌های شرقی، تغییر دادن خصایص وقایع و آدم‌ها به طریقی طنزآمیز، رفتارفته مبتکر راه و رسم نوینی در رمان نویسی شد که رمان *Le Sopha* (۱۷۴۱) نمونه تمام عیار آنست. این نوع جدید رمان به مدت بیست سال غوغایی برانگیخت. ظرافت روحی قرن هیجدهم، و همچنین ناز پروردگی و تخیل هرزه‌گرا و نیز برخی از متین‌ترین اندیشه‌های همان قرن به صورتی در هم و مخلوط آنچنان که به خوبی قابل تفکیک و تشخیص نبود، در کتابهای کوچکی که اینک به تحلیلشان خواهیم پرداخت، جلوه‌گر شده است. از سال ۱۷۳۴ که نخستین رمان کریبون به چاپ رسید، تا سال ۱۷۴۸ که سال انتشار رمان *Les Bijoux* اثر دیدرو است و از آن پس تا سال ۱۷۵۴، حدود ۱۰ رمان از این نوع جدید انتشار یافت.

دو عامل به خصوص موجب رونق و شهرت قصه‌های شرقی شده بودند: جنبه وهم‌انگیز و رؤیایی قصه و خصیصه اروتیک آن. کریبون و پیروانش به رغم انتقاد خرد و گری‌های ظاهری از این دو عامل درنگ‌نشدند، چون اطمینان داشتند که با کاربرد آنها مقبول طبع خوانندگان خواهند افتاد، اما البته ممکن بود روی دست نویسندگان شرقی بلند شد و ماده را لطیف‌تر کرد و از صافی گذراند. بدینگونه این داستانها چون به تقلید از هزار و یک شب، شگفت‌انگیز و مشحون به خیال‌پردازی ساخته شده‌اند، در واقع دنباله قصه‌های هزار و یک شب‌اند، و گرچه نویسندگانشان نوع و ماهیت قصه‌های شرقی را به باد تمسخر و استهزا گرفته‌اند، اما تردیدی نیست که این انتقاد و تمسخر ظاهری وسط‌جی است.

مضمون اصلی قصه‌های کریبون و دنباله‌روهایش همیشه یکی است و آن داستان جاودانی سلطانی است که باید با قصه‌گویی آتش خشمش را فرو نشانند. اما خیال‌پردازی طبیعی و آزاد قصه‌پردازان شرقی، در آثار کریبون و دیگران به چیزی ساختگی بدل می‌شود که نویسندگان فرانسوی آنقدر آنرا به عمد پریشان و آشفته و مهممل خواسته‌اند که گاه اینهمه تکلف و تصنع باعث خنده می‌شود.

از خصایص این قصه‌ها مسخ شدن مکرر آدم‌ها به صورت سنگ و خرگوش و روباه و خاصه در آثار کریبون به شکل صدف و مخده (Sopha) و آبن گرمابه است. و این همه اختراع و ابداع شگفت‌انگیز برای آنست که هرزگی و دریدگی باظرافت تمام مجال تجلی یابد. وقتی آدم به صدف، و آبن بدل شد چه هرزگی‌ها که نمی‌بیند و نمی‌شنود! کریبون بسیاری از مناظر و نکات مربوط به عیاشی و کامرانی را با عباراتی زیبا و فصیح و به صورتی که چندان زنده نباشد در کتابهای خود و خاصه در Sopha وصف کرد و با اینهمه این کتاب به غایت بی‌پروا و خلاف آداب دانی عصر بود، اما De Voisenon صاحب رمان La Princesse Grise-mine در رمان Le Sultan Misapouf (۱۷۴۶) که در آن سلطان به شکل آبن مسخ می‌شود، بی‌پرده‌تر از کریبون سخن گفت و حیارا پاك به یکسو نهاد و به فرجام دیدرو در پرده‌داری و بی‌پروایی از او نیز درگذشت. در رمان دیدرو به نام Les Bijoux indiscrets (۱۷۴۸) وصف هرزگی به شرح مناسبات و امور جنسی بدل شده و دیگر نشانی از ادبیات در آن باقی نمانده است.

خلاصه آنکه همه این رمانها که به تقلید از کریبون نوشته شد و حسن قبول یافت به صدف و بهتر بگوئیم به بستر خواب مربوط می‌شود: بی‌گمان این نویسندگان فکر نوشتن چنین قصه‌هایی را از شرق و قصه‌های شرقی گرفته بودند، اما به راستی در نوشته‌های آنان از همه چیز جز شرق سخن می‌رود و دقیق‌تر بگوئیم تنها ذکر وصف فرانسه در میان است. نتیجه آنکه در این قصه‌ها حقیقتاً کامجویی‌های شرقی وصف نشده، بلکه فقط هرزگی و دریدگی بعضی محافل پارسی نقش بسته است و ظاهراً خوانندگان سخت شوقمند و متمایل به این بوده‌اند که «تصویر تمثیلی مردم زمانه» را در این قصه‌ها ببینند و این البته بی‌دلیل نبوده است، چون این قصه‌ها به راستی آینه تمام ندای زمانه بوده‌اند و نویسندگانشان عیش و نوش و فسق و فجور بعضی محافل عصر را در حدیث دیگران یعنی در قالب داستانهای شرقی دروغین تصویر کرده بودند. از همین رو توصیف مناظر همیشه غیر واقعی است و با اینهمه اگر بخواهیم باز از شرق یاد کنیم ناگزیر باید بپذیریم که سخن از شرقی دروغین و آسیایی ساختگی می‌گوئیم. این شرقی است پراز تضاد که مناظر و اوضاع و احوالی پوچ و تصورات و تصاویری مسخره‌آمیز متبادر به ذهن می‌سازد.

از این همه بگذریم نقاشی‌های زمانه نیز نقش و تصویر دقیقی از رمان‌های کریبون‌وار به دست می‌دهند و از این جمله است موضوع‌های شرقی پرده‌های Van Loo یعنی دقیقاً چهار تابلوی بزرگ نقاشی او درباره Sultane et les Odalisques که در سال ۱۷۷۵ به نمایش گذاشته شد. نقاش جامه‌ها و محیط پیرامون را به دقت مطالعه کرده و نمودار ساخته، اما چهره‌های آدم‌ها را تا آنجا که امکان داشته شبیه به پارسی‌ها کشیده است.

در همه آثار که یاد کردیم بعضی الهامات تازه و نو کم و بیش باز یافته می‌شود که از هزار و یک شعب منبعث شده و از همان زمان انتشار ترجمه هزار و یک شب، تخیل فرانسویان را سرشار و بارور کرده بود و می‌توان گفت که اگر ترجمه گالان انتشار نمی‌یافت، هیچیک از این آثار لااقل به گونه‌ای که پرداخته شده و می‌شناسیم، به وجود نمی‌آمد. اما این قصه‌های تقلیدی از قصه‌های ترکی یا ایرانی، شامل همه آثار ادبی و «شرقیات» زمانه نیست و در کنار این نهضت که البته نیرومندتر از همه بود، راههای کوچک بی‌اهمیت‌تری هم وجود داشت که نویسندگانی نه چندان مشهور و صاحب‌نام در پیش گرفتند و پیمودند. نویسندگان گاه از شرق مایه‌ها و مضمون‌هایی دست‌چین کرده‌اند که اصلاً برای نوشتن رمانهای وهم‌انگیز و رؤیایی مناسب نبوده است و یانه نمی‌توانسته چارچوبی برای ذکر مطالب بی‌پرده و عریان فراهم آورد و گاه بعضی انواع معمول رمان‌را که روزگاری مورد پسند خوانندگان بوده با افزودن حادثه یا قهرمانانی آسیایی، رنگ و جلای تازه داده‌اند.

رمان‌های به غایت وقیح در قرن هجدهم کمیاب نیست و شرق قهراً می‌بایست الهام‌بخش بعضی از آنها باشد، از قبیل:

Le Cousin de Mahomet et la folie solitaire, 1762.

L'Odalisque, ouvrage traduit du turc, 1779.

که به غلط به ولتر نسبت داده اند. مسافران و سیاحتگران، حرم سراها و فساد اخلاق ترکان را چنان با آب و تاب وصف کرده بودند که برخی با تکیه و تأکید بر پاره‌ای خصوصیات و جزئیات، کوشیدند غرائز هرزه پسند بعضی خوانندگان را کامیاب سازند.

از این داستانهای به غایت وقیح و فاقد هرگونه ارزش ادبی و حتی رکیک تر از رمانهای کریبون - چون شیوه نگارش کریبون گاه بعضی هرزگی‌ها را از نظر خواننده پوشیده می‌دارد و قابل قبول می‌سازد - که بگذریم، به رمانهای تاریخی دروغین می‌رسیم. اینگونه داستان‌ها که لبریز از احساسات فحیم، عشق‌های آرمانی و خیال‌بافی‌های افسانه‌آمیز بود و امکان داشت در هر جای دیگر غیر از آسیا نیز روی دهد، از محبوبیت بسیار که هیچگاه کاستی نگرفت برخوردار بود. بعضی از این داستانهای تاریخی را به عنوان مثال نام می‌بریم:

Mélisthènes ou l'illustre Persan, 1732.

Mme de Gomez, Anecdotes persanes, 1727.

Histoire de Mélisthène, roi de Perse, 1723.

تأثیر رمان Astree و دیگر رمانهای Melle de Scudéry نیز با آنکه مورد نقد و تمسخر قرار گرفت، هیچگاه کاهش نیافت و همچنان به قوت خود باقی ماند، چون حاجت مبرم بسیاری از خوانندگان مرد و زن را به داشتن آرمانهایی سهل‌الوصول و زندگانی عاطفی شورانگیز و پرسوز و گداز برمی‌آورد.

در آغاز قرن هجدهم، دو نویسنده زن به نام‌های Mme de Villedieu, Mme de Gomez که از افکار و معتقدات مبنی بر هواخواهی زنان و لزوم استیفای حقوق نسوان و آرزوی عشق لبریز بودند، سر خود را در حدیث دیگران گفتند و آنچه در دل تنگ حبس کرده بودند در دهان قهرمانان شرقی گذاشتند و ماجراهای عشقی کاپیتن‌های اروپایی را که تیر عشقشان بر دل ملکه‌های پرتاب و توان نشسته بود و یا تاخت و تازهای ملکه‌های آسیا در میدان جنگ را که از غایت دل‌آوری، دشمنان سر تعظیم در برابرشان فرود می‌آوردند و از فرط زیبایی، شاهان به یک نگاه دل و دین می‌باختند، حکایت کردند.

در آثار این دو تن و نوشته‌های مقلدین فراوانشان، رمان «تاریخی» به معنایی است که دوران کلاسیک مراد و وضع کرده و قرن نوزدهم نیز آن را به همان حال نگاه داشت و چندان تغییر نداد. در این قبیل رمان‌های تاریخی، وقایع تاریخی فقط ازین لحاظ که به گمان نویسنده می‌توانند عواطف و احساساتی و الاثر از احساسات معمول در زندگانی روزمره برانگیزند، مورد توجه مؤلفانند و برای او اهمیت و ارزش دارند. وانگهی عندالاقضا تخیل نویسنده وقایع تاریخی را «تصحیح» می‌کند، تا تاریخ بهتر درخور شأن و مقام رفیعی باشد که برای آن قایل شده‌ایم و بتواند امید و انتظار بزرگی را که از آموزش و تعلیم تاریخ می‌رود، بر آورد. ازین دیدگاه همه تاریخ‌ها و همه ملل همانندند و بایکدیگر فرقی ندارند. در نهایت می‌توان برای رفع ملال حرمسرا را به عنوان محل وقوع حادثه تاریخی برگزید. مگر نه اینست که به گفته راسین حرمسرا درباریست که «حدیث رشک و عشق آن شناخته‌تر از هر چیز است» و تار و پود داستانهای تاریخی از عشق و حسد و فزون خواهی فراهم آمده است؟ حقیقت اینست که نویسندگان می‌توانستند خمیرمایه موضوع‌های شرقی را به آسانی هرگونه که بخواهند به کار برند و به هر شکل و صورتی که خود می‌پسندند در آورند و ازینرو وقتی مردم زمانه طالب کتابهای مالا مال از احساسات بشر دوستانه شدند، باز آسیای بارور مهربان مایه قصه‌های اخلاقی را فراهم آورد.

این تغییر هیئت نوین در حدود سال ۱۷۶۰ روی داد. البته پیش از آن فنلون (Fénélon) همه ماجراهای زندگی Abibée را که به نحوی آرمانی با فضیلت و تقوی و آموزگار اخلاقی صاحب نفسی مؤثر و عرش گذار بود، در سرزمین پارسی ها جای داده بود ( Histoire d'Abibée, persan ) . اما در این مورد چنانکه در مواردی دیگر فنلون مقدم بر معاصران خود بود، چون راه و رسمی که او کشف کرده بود، یک قرن بعد باب روز شد و آنگاه که رونق و رواج یافت دیگر ایرانیان آنقدر مورد عنایت و التفات نبودند که سرمشق و نمونه اخلاق عالی را نزدشان سراغ کنند، کاری که گرنفون پیشتر در سپهرت کوروش (Cypédie) کرده بود، بلکه هند را برای الترام این رسالت برگزیدند، البته نه بدین علت که در هندیان خصائصی ملی سراغ داشتند که شایستگی آنان را برای تعهد چنین نقشی اثبات می کرد و مدلل می داشت، بلکه ازین رو که هندیان در آن زمان مورد احترام و توجه بودند.

بدینگونه در هندی مشکوک و نامطمئن، هندیانی بی رنگ و صفت هندی ظهور کردند که با حساسیت و شور بسیار عشق می ورزید و خاصه سخن می گفتند. آنان در رمان هایی ملال آور نشان دادند که هوش و عقل و استدلال مایه خوشبختی نیست، بلکه باید زمام وجود را به دست عاطفه و الهامات قلبی سپرد. Chevalier de Bouflers, Bernardin de Saint-Pierre لطف عشق صحرائی و مهر و محبت روستایی، فرزانی و فضیلتی را که در دل جنگل های انبوه به دست می آید، حکمتی را که در کلبه انسان گوشه گیر دنیا گریز موج می زند، و قدرت طبیعت را در متخلق ساختن آدمی به سجایای اخلاقی باز نمودند. برناردن دوسن پیر در رمان La Chaumière indienne (۱۷۹۰) نشان می دهد که یک پاریا (Paria) ی فقیر هندی درباره سرنوشت بشر و خوشبختی او از همه پزشکان اروپا بیشتر می داند! این مطالب همه رقت انگیز، آکنده از عطفوت، یکنواخت، لبریز از عاطفه و احساس، دراز نفس، گریه آور و چنانکه مناسب رمان های اخلاقی است، سخت ملال انگیزاند.

رمان شرقی غالب اوقات نوعی کتاب رمز بود و البته این چیز تازه ای نبود، زیرا همه رمان های قرن هفدهم و در صدر آنها داستانهای Melle de Scudéry، تذکره نامه ها و تراجم احوالی بودند که خواننده با تعمق در آنها آدم های اصلی مورد نظر نویسنده را به آسانی بازمی شناخت، چون نویسندگان دقت بسیار کرده بودند که این آدم ها را پسر، معما آمیز و مرموز نمایانند تا شناختشان آسان باشد. راست است که معمولاً در این گونه کتب رمز چیزی جز مدح و ستایش این و آن نیامده بود و در این صورت نفع نویسنده در این بود که شگفتی و حیرانی خواننده دیر نپاید و راز زود از پرده برون افتد، اما وقتی نویسنده نیت خرده گیری و عیب جویی داشت، می بایست جانب احتیاط را نگاه دارد. در این حال نام های شرقی و جامه های آسیایی دست آویزی مناسب و در حکم دولتی و نعمتی غیر منتظر بود. بدینگونه نویسندگان رمان های اجنبی غریب وار بالطبع به نوشتن رمان های هزل آمیز و نیشدار کشیده شدند که بهترین نمونه آن نامه های ایرانی است که بعداً مورد بحث و بررسی قرار خواهد گرفت.

یکی از داستانهای رمزی به عنوان مثال Amazolide (۱۷۱۶) است که اگر خواننده اش خبر نمی شد که «ماجراهای محمد رضا بیک سفیر شاه صفوی» در آن انعکاس یافته، بی گمان آنرا داستان تاریخی و عشقی پیش با افتاده و مهملی می یافت. البته اینگونه داستانها هنوز داستانهای هجو آمیز واقعی نیست. اما شیوه نگارش و پرداخت آنها خاصه وقتی که نامه های ایرانی نشان داد که در قالب داستانی شرقی به اشاره و کنایه نکته ها می توان گفت و این کار جرأت و شجاعت بسیار نمی خواهد، به کار آمد و بارها مورد استفاده قرار گرفت و چندین نویسنده که می خواستند از معشوقه های لویی چهاردهم سخن بگویند یا تحریکات بعضی درباریان را به باد انتقاد گیرند بی آنکه به باستیل افکنده شوند، بر اندام قهرمانان خود جامه هایی در عین حال شرقی و فرانسوی آراستند تا هجو و طعن و طبیعت بسیار زنده و گستاخ نماید و با اینهمه معنا و منظوری در رنگ دریافته شود.



ازین قبیل است کتاب : Mahmoud le Gasenevide, histoire orientale (۱۷۲۹) که به گفته Barbier «داستانی تمثیلی ازدوره نیابت سلطنت Philippe d'Orléans» است ، اما مایه هجو در آن آنقدر ناچیز است که می توان گفت اصلاً وجود ندارد ، و نیز کتاب :

Les Mémoires secrets pour servir à l'histoire de Perse (۱۷۴۵) اثر Toussaint .

کریبون خاصه در تألیف این نوع رمان های رمزی توفیق بسیار داشت . لکن چنانکه گفتیم هجو در این رمانها قلیل مایه است و رمانهای رمزی بیشتر به قصد تفریح خاطر و سرگرمی نوشته شده اند ، به علاوه در رمانهای کریبون و امثال آن جای نویسنده کسانی را که مورد هجو قرار شده اند ، به علاوه در رمانهای کریبون و امثال آن جای نویسنده کسانی را که مورد هجو قرار گرفته اند می شناساند و اگر چنین نباشد همیشه در آخر کتاب کلید رازگشای و مفتاح رمز آمده است . در رمان های ولتر : Zadig (۱۷۳۷) ، La Princesse de Babylone (۱۷۶۸) ، Le Taureau Blanc (۱۷۷۴) و Le Blanc et le Noir و دیگر رمان هایی که به سبک و سیاق آنها نوشته شده ، اشاراتی به زندگی مردمان زمانه شده است که چندان جنبه انتقادی و هجو آمیز ندارد و گنگ و مبهم است .

اما از دیرباز کتابهایی منتشر می شد که نویسندگان آنها مدعی هجو کردن کسان ، به معنای راستین کلمه ، با استفاده از موضوع و مضمونی شرقی بودند . این نویسندگان برخلاف دیگر نویسندگان فقط به این بسنده نکردند که ضمن نقل قصه ای شرقی ، از آداب و اخلاق فرانسویان بر سبیل هزل خرده بگیرند ، بلکه تخیل خود را به صورتی دیگر به کار انداختند ، بدین معنی که مردم شرق را به فرانسه آوردند و آنرا به قضاوت درباره همه چیزهایی که در فرانسه می دیدند ، نشانند . قضاوت و اظهار نظر آسیائیان درباره فرانسویان مضمون بسیاری از آثار محبوب قرن هجدهم بوده است . از این نوع ادب رایج در آن زمان امروز فقط نامه های ایرانی شناخته است ، اما این سبک داستان سرایی پیش از مونتسکیو آفریده شد و مدت ها پس از وی نیز رواج داشت .

ترجمه و تلخیص از جلال ستاری

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

مجمع علوم انسانی

